

■ طرح ابتدایی  
کتاب «در خدمت و  
خیانت روشنفکران»  
در دی ماه ۴۲  
ریخته شده است:  
به انگیزه خونی که  
در ۱۵ خرداد  
همان سال از مردم  
تهران ریخته شد  
و روشنفکران ما در  
مقابله دستهای  
خود را با  
بی‌اعتنایی شستند



● یادداشتی بر کتاب:  
«در خدمت و خیانت روشنفکران»  
نوشته جلال آل احمد

# آل احمد و روشنفکران

■ سید احمد سام

آل احمد «روشنفکر» را - به گونه‌ای که باید باشد - اینطور تعریف می‌کند: «روشنفکر کسی است که زیستن به تنهایی راضی نیست، بلکه در صدد توجیه بودن خویش است و این توجیه بودن خویش، لازمه‌اش توجیه وجود و بودن دیگران نیز هست. یعنی تحقیق در نوع و چگونگی بودن دیگران... روشنفکر کسی است که در هر آنی به گردش امر مسلط از اندیشه معترض است؛ و چون و چرا کننده است، نفی کننده است. طالب راه بهتر و وضع بهتر است و سؤال کننده است و نپذیرفتار است و به هیچ کس و هیچ جا سر نسیارنده است. جز به نوعی عالم غیب به معنی عامش، یعنی به چیزی برتر از واقعیت موجود و ملموس که او را راضی نمی‌کند و به این دلیل است که می‌توان روشنفکر را دنبال کننده راه پیمیران خواند که چون اکنون دوره ختم پیمیری است (...). ناچار اندیشمندان و متفکران و روشنفکران بار پیمیران را به دوش می‌برند، یعنی که بار امانت را.» (۵)

و به این ترتیب روشنفکر کسی است که ضمن پشت پا زدن به بساط ظلم رایج در جامعه خویش، احساس مسئولیت می‌کند و به کمک نفوذ اندیشه و کلام خویش در جامعه، برای رسیدن به وضع بهتری تلاش می‌کند.

و برای «اشک معشوق» (۳) شعر می‌سرودند، آل احمد از دردهایی می‌گفت که در چشم همه بود الا بعضی از روشنفکران و تحصیلکرده‌های ما و ترفندهای مودبانه فرهنگ استعماری بی‌رامی شکافت که همین دسته از روشنفکران وطنی پیشگامان و مروجین بی‌جیره و موجب آن بودند.

کتاب «... روشنفکران» حدیث تلخ بیگانگی ضدسأله تحصیلکرده‌های ما با توده‌های مردم خویش است، و نشانگر لطمه‌هایی که روشنفکران ما - خواسته یا ناخواسته - به جنبشها و انقلابهای مردم مسلمان خویش زده‌اند. قصه دردناکی که نه در ایران، بلکه در کشورهای منطقه و در آسیا و آفریقا و بعضاً در کشورهای آمریکای لاتین با نشانهات فراوان تکرار شده است و می‌شود. آل احمد در کتاب «... روشنفکران» سعی در شکافتن این مسائل دارد و آنطور که خود می‌گوید، طرح ابتدایی کتاب را در دی ماه ۴۲ ریخته است: «به انگیزه خونی که در ۱۵ خرداد همان سال از مردم تهران ریخته شد و روشنفکران ما در مقابلش دستهای خود را با بی‌اعتنایی شستند.» (۴) یکی از اهداف نگارش کتاب، یافتن حدود تعریف روشنفکر و مشخصات آن و طرحی از گذشته روشنفکر و پیشنهادی برای آینده او است.

نقد پاره‌ای از کتابها در حقیقت چیزی جز «معرفی» آنها نمی‌تواند باشد. از چند اشکال نسبتاً عمده و یکی دو مطلب جزئی که بگذریم، کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» مرحوم آل احمد چنین تألیفی است.

برای نقد این کتاب ۵۰۸ صفحه‌ای که هر ورقش دهها مطلب قابل تأمل دارد، نمی‌توان - و انصاف هم نیست - به نوشته مقاله خلاصه‌ای اکتفا کرد. چرا که هر کجا خواستم سرنوشت مطلب را بزنم، حیفم آمد و دیدم بسیاری از مطالب با وجود حدود بیست و چند سال که از نوشتن آنها می‌گذرد، هنوز هم قابل عرضه و بررسی هستند.

مرحوم آل احمد از نویسندگانی است که همیشه قدری فراتر از زمان و مکان خویش را می‌بیند و مسائلی که ذهن آنها را به خود مشغول می‌کند، با مسائل مبتلا به بسیاری از همکارانشان به کلی متفاوت است. در اوضاعی که به تعبیر یکی از شعرای معاصر «در آنسوی پنجره ساکت و پر خنده بسیاری از روشنفکران ما کاروانهایی از خون و جئون می‌گذشت، در برکه آرامش آنان خزه‌های نرم و لطیف می‌روئید» (۱) و تنها به فکر گل و پارو پائیز و بهار و دختر همسایه و ضیافت‌های مجله زن روز بودند و یا قصه «زیبا» (۲) می‌نوشتند

کتاب



مرحوم آل احمد با این نوع طرز تلقی و بینشی که دارد، در تاریخ ایران و اسلام به جستجوی پردازد و به روشنفکران گونه گونی که با عقاید و مسالك گوناگون در تاریخ داشته ایم می نگرد؛ از گنومات، زردتشت، مانی و مزدك، تا بابك و افشین و المقنع و بوعلی سینا و ناصر خسرو و حسن صباح و... را بدون هیچگونه مرزبندی و یا قصد مقایسه ای کنار هم می نشاند و از آنها اینگونه یاد می کند:

«اینها غالباً کسانی بوده اند روشنفکر، صاحب دعوی، با قصد اصلاحی و یا تغییری در اوضاع زمانه و بینشی از اجتماع معاصر خویش و یا نفوذ کلامی» (۶) که در تحلیل نهائی ظاهراً دوره بیشتر نرفته اند؛ یا - به هر دلیل - شکست خورده و منزوی شده اند و یا به حکومت های وقت - به هر علت - نزدیک شده اند. به عنوان نمونه می توان از ناصر خسرو، سهروردی، مولوی، نظام الملك، خیام، خواجه رشیدالدین فضل الله، عطاملک جوینی و خواندمیر نام برد.

«ناصر خسرو» معترضی است علیه اوضاع زمان خود و با جهل و خرافه می ستیزد و در نهایت به دلیل مهیا نبودن شرایط پذیرش، در یمگان به انتظار مرگ می نشیند.

«سهروردی» شهید می شود. «مولوی» در عصر مغول در انزوا (سیاسی) و در خلوت خویش دست به آن کارهای عظیم می زند. «خواجه نظام الملك» در سنخ مقابل ناصر خسرو [ناصر خسروی که دیگر دبیر دربار نیست] کنار دست شاه می نشیند و هر فرقه ای را بجز خویش و خویشانش را حتی اگر شیعه رافضی باشند و اکثریت احاد کشور را تشکیل دهند - کافر اعلام می کند و سلطان را تشویق به خونریزی آنان (۷). «خیام» نیز نمونه روشنفکر متخصصی است که برای سئوالات و چون و چراهای خویش پاسخی نمی یابد (۸).

به عنوان روشنفکر بدون تعهدی که جذب قدرت حاکم می شود، می توان نمونه های فراوانی در تمام طول تاریخمان و به عنوان مثال در مورخین عصر مغول یافت. مولفین جامع التواریخ، تاریخ جهانگشا، روضه الصفا، حبیب السیر و امثالهم، علیرغم ارزشی که بر کارشان قائلیم، نمونه نویسندگان و دانشمندانی هستند که جذب قدرت شده اند و برای رضایت ارباب قدرت قلم به دست گرفته اند. (هر چند که در وقت قضاوت باید به اوضاع خاص زمان آنها هم توجه کرد) آل احمد در این باره می نویسد:

«با چنین روشنفکرانی البته که بار هر فرهنگی نیمه راه به زمین خواهد ماند. با

چنین روشنفکرانی است که ما از چنان گذشته ای به چنین زمان حالی رسیده ایم. و میباید که با چنین روشنفکرانی باز هم به آینده ای برسیم درخور آن گذشته و این حال» (۹)

در دوره قاجار نیز این گونه افراد فراوان بوده اند و به عنوان نمونه می توان از قائم مقام یاد کرد که در ماجرای ترکمانچای و آن عهدنامه ننگین، تسلیم قضا و قدر می شود و فقط تسلی می دهد... و نیز قآنی که تقریباً آخرین حلقه از زنجیر روشنفکران درباری دوران قاجار به شمار می رود.

آل احمد در بررسی تاریخی روشنفکران از «عرفان و تصوف» و فرقه باطنیان اسمعیلی به عنوان دو نهضت اصلی روشنفکری نام می برد و البته معلوم نیست چرا آل احمد در کنار «تصوف و عرفان»، «فرقه اسمعیلی» را از مؤثرترین سازندگان تاریخ اسلامی و تمدن ایرانی می داند؟ اگر با دیده انتقادی و باسوسا به مساله بنگریم، عرفان نه تنها با اسماعیلیه، که با تصوف هم سنجی نداشت. هر چند وی در جای دیگری از کتاب، «تشیع» را نوعی نهضت روشنفکری می داند که در دوران کلیت اسلامی وجود داشته است (۱۰) و نیز می گوید که تشیع حتی در دوره های جنینی خود از زمان آل بویه به این سمت تا دوره صفوی همیشه نوعی نهضت استقلال طلبانه بوده است در مقابل خلافت بغداد... و «همواره به عنوان حفظ وحدت ملی از دوران صفویه به بعد در این مملکت برای خود حق آب و گل قائل بوده است» (۱۱) اما اگر جعل بر نوعی تعصب مذهبی نشود - که اتفاقاً به يك تعبیر در جای خود بسیار هم لازم و سازنده است - «نهضت تشیع» را می باید به جای تمامی حرکات های موضعی و مقطعی تاریخمان سازنده اصلی فکر و اندیشه ایرانی دانست، چه در بعد فرهنگی، چه در بعد اجتماعی و چه در بعد سیاسی آن و تشیع تنها از دوران صفویه به بعد هم به وجود نیامده است بلکه از فجر اسلام و از همان زمان که دست کوچک امام علی (ع) در دستان گرم پیامبر (ص) به بیعت نهاده شد (۱۲) این نهضت آغاز گردید و به خواست حضرت حق، تا وراثت نهایی مستضعفین صالح نیز ادامه خواهد داشت. و ما امثال سربداران، در تاریخمان فراوان داشته ایم؛ قیام تنباکو و شاخه ای از نهضت مشروطه و حرکتهایی که علیه رضا خان انجام می شد و نهضت ملی شدن نفت و قیام ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن، که اگر قلب کنندگان تاریخ و نهضت های تاریخی نبودند، امروز جای کوچکترین شبهه ای در شیعی بودن آنها باقی نمی ماند، که نمانده است.

بگذریم.

آل احمد در تحلیلی که از تاریخ روشنفکران دارد، آنها را در یکی از این چهار گروه جای می دهد:

(الف) شهیدان، مانند منصور حلاج، شیخ اشراق، ملك المتكلمين و كسروی (۱) و طبیعی است که مولف لفظ «شهید» را به آن معنای دقیق اسلامی آن که امروز برداشت می کنیم، نیاورده و به کسی اتلاق کرده که بر سر اعتقاد خویش جانش را از دست داده است و البته بی انصافی هم هست که این ها را کنار هم بنشانیم.

(ب) کسانی که به حوزه کلام و اندیشه و هنر مدد رسانده اند، مانند بیهقی، عطار و مولوی.

(ج) کسانی که با مایه های ارزش هایی که داشته اند - به هر دلیل - جذب قدرت شده اند مانند خواجه نصیر، امیر کبیر و... مصدق.

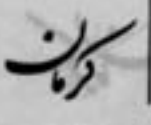
(د) افراد بی مایه ای که جذب دربار می شده اند. از عنصری و فرخی سیستانی بگیرند تا... قآنی و امثالهم، و این خود کم و بیش واقعی است.

اما آنچه که بیشتر اهمیت دارد، بررسی سرنوشت و عملکرد روشنفکران ما از دوران مشروطه به اینطرف است و گذشت روزگار هفتاد ساله اخیر خود آموزگار خوبی است برای ما و بخصوص برای نسل جوان امروز که به دنبال معیارهای جدید برخاسته از اسلام است؛ آگاهی و وقوف به این تجربه های تاریخی غالباً دردناک، بسیار ضروری است. این مسأله آن قدر مهم است که جا دارد به صورت بخش مفصلی از کتب درسی تاریخ، با ادله و براهین محکم و با ذکر نمونه و به دور کلی گویی و شعارهای احساساتی برای دانش آموزان تدریس شود.

ظهور بدیده روشنفکری به معنای رایج امروزی اش تقریباً متعلق به اواخر عهد قاجار و یا اوایل نهضت مشروطه است. یعنی زمانی که اولین جایخانه (در دوره عباس میرزا) تاسیس شد و... اولین گروه محصلین ایرانی به فرنگ رفتند و... دارالفنون افتتاح شد و روزنامه میرزا صالح و وقایع اتفاقیه و... نوشته های میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا ملکم و امثالهم انتشار یافت.

اولین زادگاه روشنفکری - به معنای جدیدش - اشراقیت اواخر دوران قاجار است که فرزندان خود را به فرنگ فرستادند و همین جا بگوئیم اینان همان کسانی هستند که بعداً از عوامل اصلی انحراف انقلاب مشروطه شدند. همین ها بودند که قانون اساسی اروپائی را به نام قانون اساسی ایران به خورد مردم دادند:

اولین زادگاه روشنفکری به معنای جدیدش اشراقیت اواخر دوران قاجار است... عوامل اصلی انحراف مشروطه شدند





■ آل احمد:  
اولین مشخصه  
روشنفکران،  
فرنگی مآبی است...  
دومین مشخصه،  
بی‌دینی است،  
سومین مشخصه  
«درس‌خواندگی»  
و چهارمین  
مشخصه اش بیگانه  
بودن نسبت به  
محیط بومی و سنتی  
و تاریخی  
خویش است

در آن دوران به امثال اینها «منورالفکر» می‌گفتند، که امروز به «روشنفکر» تغییر یافته است و البته معنایش این نیست که هر «منورالفکر» ی در آن زمان و هر «روشنفکر» در این زمان عامل انحراف است. «در دوران مشروطه همان زمان که قانون اساسی بزرگ را به نام قانون اساسی ایران ترجمه کردند، و مردم کوچک و بازار به تقلید از روحانیت، آنان را «فکلی» «مستفرنگ» و «تجدد خواه» می‌خواندند، حضرات خود را «منورالفکر» نامیدند. به ترجمه [معدل] فرانسه اش، یعنی روشن شدگان، و در این نامگذاری هم بیشتر توجهشان به پیشوایان فکری قرن هجدهم فرانسه بود که خود را روشن شدگان و دوره خود را قرن روشنائی می‌نامیدند.» (۱۳)

به درستی هیچوقت هم معلوم نشد که اینها به کدام دلیل از آنها تقلید می‌کردند. آیا انقلاب کبیر فرانسه را پشت سر داشتند؟ و یا هزار سال حکومت قرون وسطای کلیسای مرتجع را و یا در آغاز عصر صنعتی شدن و ارتداد از مذهب بودند و هزار «یا» ی دیگر! و همین روشنفکران (غالباً) برخاسته از اشرافیت بودند که بعداً به کودتای رضا خان رضا دادند. همان زمانی که مرحوم مدرس، فریاد رسا ولیکن تقریباً تنهای ملت ما بود، و بدنیت باز هم بدانیم که از صدر مشروطه تا دوران صدارت هویدا، از سی و چند نخست‌وزیر، تنها چند نفرشان از به اصطلاح «اشراف» نبودند.

آل احمد، آنجا که از روشنفکران صدر مشروطه به این طرف صحبت می‌کند، در کنار میزرا آقا خان و ملک خان و ناظم الاسلام کرمانی، ذکری هم از بهار، دهخدا و... دیگران دارد. بهار نمونه‌ای از روشنفکران عصر مشروطه است، در ابتدا با مبارزه‌ای و سخنی و سپس گرویدن به انزوا، و چندی بر کرسی صدارت پهلو زدن و چیزی هم تحقیقات ادبی و تصحیح متون. دهخدا نیز که در ابتدا با آن طنز و بیش از اجتماعی از راه می‌رسد، آخر الامر منزوی می‌شود و به لغت نامه‌نویسی می‌افتد. (۱۴) «ایرج میرزا» با زبانی تازه ولی اندیشه‌ای مرده متعلق به اشرافیت قاجار، و «عشقی» و «محمد مسعود» که هر دو دست پرورده‌های «دشتی» بودند (که خود به دربار پیوست و سناتور انتصابی از آب درآمد) چون حرقشان ناشنیده ماند به آثارشیم گرائیدند و...

از اولین کارهایی که در دوران مشروطه انجام شد، جدا کردن محیط رشد تحصیلی روشنفکران از محیط تحصیلی سنتی قدیم بود که به عنوان یک مرزبندی مابین فرهنگ

اصلی خویش و «فرهنگ» وارداتی غرب از دوران قاجار آغاز شد: «چرا ما آمدیم و از روز اول در اوآن دوره قاجار به جای این که علوم جدید را وارد مدرسه‌های قدیم کنیم، مدرسه‌های تازه‌ای سوی آنها برای علوم جدید ساختیم و به این طریق خط بطلان کشیدیم بر تمام مؤسسات فرهنگی و سنتی» (۱۵)

در صورتی که مدارس قدیم ما از قبیل نظامیه و یا ریح رشیدی - که نوعی محله هنرمندان بوده است - هم مرکز علم و هنر و هم کانون دین و مذهب بوده‌اند و یا حتی «سوربن فرانسه» و «کمبریج انگلستان» نیز در اصل از مدارس دینی بودند که کم کم علوم جدید را نیز در آنها تدریس کردند.

به این ترتیب از همان ابتدا روشنفکران ما متعلق به جامعه ما نبودند: «اولین مشکل روشنفکران در مملکت ما این است که با ملاک‌های دیگر و برای محیط‌های دیگر تربیت شده‌اند اما ناچارند در این محیط به سر برند.» (۱۶)

آنها که از فرنگ باز می‌گشتند تکلیفشان معلوم بود و اینها هم که در داخل تربیت می‌شدند در مدارس شبه فرنگی، تالی همانها می‌شدند. و اینها پرورش یافته بودند تا داعیه رهبری و فرهنگی و سیاسی جامعه را داشته باشند. مانند آقای تقی زاده و خیل عظیم همبالکی‌های ایشان. مرحوم آل احمد آنجا که از «مشخصات روشنفکری» سخن می‌گوید، بیشتر این پدیده را می‌شکافد و می‌گوید:

اولین مشخصه این روشنفکران «فرنگی مآبی» است. (در لباس پوشیدن و غذا خوردن و حرف زدن و آداب اجتماعی دیگر) سومین مشخصه «بی‌دینی» یا نظاًهر به آن و یا سهل انگاری نسبت به آن است: همانطور که «از پایه‌ها و اصول اولیه برنامه روشنفکران در غرب مبارزه با مذهب بود، بخصوص پس از آن که مارکس مذهب را افیون عوام الناس نامید.»

روشنفکران ما نشان می‌دادند که هیچ مذهبی را لازم نمی‌دانند. سومین مولفه اینان «درس خواندگی» است: که روشنفکران ما یا دیلمه بودند و یا لیسانسیه داشتند و بالاتر و بخصوص اگر هیچ نمی‌دانستند، مطالبی از فروید یا مارکس را در باب روانشناسی و جامعه‌شناسی بر زبان داشتند.

چهارمین مشخصه بارز روشنفکری، بیگانه بودن نسبت به محیط بومی و سنتی و تاریخی خویش است و نه تنها بیگانه، که متنفر است از هرچه که رنگ و بوی تاریخ و سنت خویش را دارد. و در عوض از آخرین

مشخصه‌های روشنفکری این است که برداشتها و تفکرات خود را از «غرب» گرفته است.

گیریم که تمامی عقاید و مواضع روشنفکران مستفرنگ ما درست بوده باشد، آیا آنان نیز مانند الگوهای خویش در غرب (از قبیل روسو، ولتر، کانت، هگل، مارکس و... دیگران) نیایستی دست به خلق آثار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی درخور ادعای خویش می‌زدند؟ از یکی دو مورد خاص و لغت نامه دهخدا و یکی دو تن دیگر که بگذریم، باقی تنها آثار ملک‌خان می‌ماند و میرزا آقاخان و ناظم الاسلام کرمانی و... باز هم ترجمه، ترجمه مستقیم و یا غیر مستقیم (۱) و بلغور کردن عقاید و حرف‌های استادان اروپایی‌شان به نام تألیف... تعبیر «سارتر» براننده اینهاست که مانند کوزه‌های دهن گشاد توخالی، هرچه را که اروپا دلش می‌خواست و صلاح می‌دید در آنها می‌ریخت و به کشورهای خود بازشان می‌گرداند و به جای همه اینها تا دلتان بخواهد در شصت سال اخیر و بخصوص از شهریور ۲۰ به اینور ما هو و جنجال روشنفکری داشته‌ایم، مانند زردشتی بازی و بازگشت به دوران ایران باستان و کورش کبیر، فردوسی بازی (۱۷)، کسروی بازی و... دهها بازی دیگر تا دوران معاصر به نام جشن هنر و امثال آن و هدف از همه اینها این است که می‌باید وجدان تاریخی این ملت را کور کرد و این نکته را القاء نمود که ما هرچه داریم از بیسی از اسلام داریم و به قول آل احمد: «کشف حجاب و کلاه فرنگی، منع تظاهرات مذهبی، خراب کردن تکیه دولت، کشتن تعزیه، سخت‌گیری نسبت به روحانیت و... وسایلی اعمال چنان سیاستی بود (۱۸)... و چرا آخر باید اسلام را کوبید» (۱۹) و در وضعی که هجوم غرب به فرهنگ اسلامی و ملی ما قصد در امحای کلیه آثار این تمدن عظیم دارد روشنفکران ما به جای آن که سدی باشند در مقابل این حرکت استعماری، آستینها را بالا می‌زنند و حتی به نام ملیت و ملی گرایی همگام با آنان و گاهی جلوتر از آنان نیز (۱) به رسالت خویش عمل می‌کنند. و به این علت است که آنان را از عاملین و کارگزاران اصلی استعمار می‌نامیم. چرا که چون پایگاه اصلی خود را در میان توده‌های مردم خویش نمی‌یابند، به دامن مادر واقعی خویش (غرب) و نمایندگان در کشور خود - حکومت‌های دست نشانده غرب - می‌افتند و در نهایت به ملتشان خیانت می‌کنند: «تمام روشنفکرانی که از شکست مبارزه نفت به بعد در ایران مصدر کارهای حکومتی بوده‌اند، از این مقوله‌اند، به استثنای یک انگشت شماری» (۲۰)

کرمان



## روشنفکران و روحانیت

مرحوم آل احمد در کتاب «روشنفکران» به کرات از عملکرد روحانیت درصد سال اخیر سخن می‌راند. او شاید از اولین نویسندگانی باشد که بدون واژه از انگ زدن‌های روشنفکران عصر خویش و بدون ترس از جماعت‌های روشنفکرانه زمانه، از آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، با لفظ «شهید» یاد و تجلیل می‌کند. آل احمد روحانیت تشیع را بزرگ‌ترین مزاحم حکومت‌های دست‌نشانده استعمار (در واقعه تنباکو، مشروطه و...) می‌داند و در مقابل، روشنفکران را به خاطر ایجاد تفرقه در میان صفوف متحد مردم و روحانیت و خودشان نکوهش می‌کند. مشروطه زمانی به شکست انجامید که این وحدت به هم خورد؛ و در روی کار آمدن رضاخان روحانیت به شدت مخالفت کرد ولی روشنفکران رضا دادند» (۲۱) باز در شکست جبهه ملی (۲۲) و بعد در نهضت ۱۵ خرداد این جدائی تکرار شد (۲۳) و روشنفکران ما روحانیت را در نهضت ۱۵ خرداد نماینده ارتجاع زمان نامیدند.

با وجود این، آل احمد هنگام قضاوت درباره روحانیت دچار اشتباهانی هم شده است که مسلماً نمی‌توان و نباید آنها را مغرضانه دانست اما او قاعدتاً باید روشن می‌کرد که روی سخنش با کدام روحانیت است. شاید بتوان گفت علیرغم تمامی تیز هوشی و دقتی که آل احمد در بررسی مسائل اجتماعی از خود نشان داده و با آن که خود از خانواده‌ای روحانی بوده است شناخت همه جانبه‌ای از بافت و ساخت روحانیت و حوزه فکر و اعتقادات آنها و همچنین جریان‌هایی که در داخل حوزه‌های علمی و به خصوص قم اتفاق می‌افتاد، نداشته است و گرنه توجیهی بر باره‌ای از نظرات او در این باره نمی‌توان داشت.

«... نظامی و روحانی به اعتبار این که هر دو در حوزه تعبد (= فرمانبری) عمل می‌کنند، در تحلیل آخر، حافظان وضع موجودند.» (۲۴)

در تفسیر این ادعا مسلماً بسته به این است که «تعبد» را به چه معنی بگیریم. «تعبد» اگر به همان معنای بندگی الله و سر نهادن بر قوانین و سنت‌های او در جهان، و نفی تمامی طواغیت زمان باشد - آن گونه که امام با عمل خویش تدریس می‌کرد - نه تنها نمی‌توانست حافظ وضع موجود زمان شاه باشد که حافظ هیچ وضع موجود غیر انسانی و ضد خدایی دیگری نیز نبوده و نخواهد بود. با این تعبیر، تعبد داشتن و در قلمرو عبودیت الله بودن، انقلابی‌ترین و پیشروترین اندیشه‌هاست.



آل احمد با آن که خود حداقل از دوران قاجار به این سمت به تانی از قیامها و اعتراضات روحانیت را در مقابل استبداد و استعمار برمی‌شمرد و آنها را حرکتی به سوی روشنفکری می‌بیند (۲۵)، می‌گوید: «بدیهی است روحانیت مدافع سنت است، و ناچار مخالف با هر تکامل و تجدید نظر، و به اعتبار همین بدیهی است که روحانیت و افیون عوام الناس خوانده‌اند.» (۲۶) به هر حال لابد آن مرحوم حداقل نوعی مرزبندی برای روحانیت قائل بوده است و گرنه به این نکته اشاره نمی‌کرد که: «به اعتبار حافظ سنت بودن، روحانیت سدی در مقابل استعمار فرهنگی است.» (۲۷) و اگر این دو مطلب را نوعی تناقض نخوانیم لااقل این نکته بدیهی را می‌دانیم و مرحوم آل احمد نیز حتماً می‌دانسته است که هیچ قشری تنها به اعتبار این که حافظ یک سری از سنتها باشد نمی‌تواند در مقابل استعمار فرهنگی سد بسازد مگر آن که در عین وقوف به مسائل غنی مکتبی، فرهنگی و تاریخی خویش، از نوعی پیش باز و آگاهانه محیط بر زمان خود برخوردار باشد، آن گونه که در «اصل اجتهاد»

و در تشیع هست و به عنوان اولین نمونه‌های روشن در دوران اخیر کتاب «ولایت فقیه» امام (س) و اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های ایشان را داریم، و گرنه اگر تنها حافظ سنت بودن می‌توانست سدی در مقابل استعمار فرهنگی باشد می‌باید آخوندهای دربار سعودی و بسیاری از همفکرانشان در الازهر، پیشگامان این مبارزه می‌بودند.

مرحوم آل احمد آنجا که از غلظت شکست نهضت ملی شدن نفت سخن می‌گوید، رو گرداندن مرحوم آیت‌الله کاشانی را از دکتر مصدق یکی از دلایل شکست می‌داند، این مساله امروزه به حد کافی شکافته شده است و دلایل این جدایی بر کسی پوشیده نیست. اما در توجیه رهبری امام در نهضت ۱۵ خرداد و وقایع پس از آن آل احمد دچار نوعی اشتباه شده است که می‌باید درباره آن توضیح داد: نخست این که جلال در این مورد حرکت امام را چنان تند خوانده است که «شرایط حضور در مملکت را برای خویش دشوار نمودند» (۲۸) و این حرف را در جایی می‌زند که از دلایل شکست روشنفکران گونه‌گونی صحبت می‌کند.

■ از اولین کارهایی که در دوران مشروطه انجام شد، جدا کردن محیط رشد تحصیلی روشنفکران از محیط تحصیلی سنتی قدیم بود



■ آل احمد،  
روحانیت تشیع را  
بزرگترین مزاحم  
حکومت‌های  
دست‌نشانده  
استعمار  
می‌دانست

«توضیح این نکته حساس ضروری است که امام به عنوان اسوه عصر حاضر از اسلام، همواره در چهارچوب معیارهای برکشیده از اسلام عمل می‌کرد - و ما چقدر حقیریم که حتی همین حرف را هم بگوئیم! - و از آنجا که در موضع يك عالم متقی و مجتهد طراز اول و يك نمونه عملی و عینی اسلام، ایستاده بود، در هیچ زمانی انحراف از آرمان‌های اسلامی را - به هر دلیل - نپذیرفت. حتی اگر به تعبیر خودشان «در يك كوره دهی و کوهستانی که هیچکس نباشد مجبور شوند تنها بمانند و به انزوا کشیده شوند، اگر درباره موضوعی اینچنین تشخیص دهند و اینهم عواقبش باشد، همین کار را خواهند کرد.» (۲۹)

قاطعیت را با چپ روی و چپ نمایی، و احساس لزوم مسئولیت را با تندروی نباید خلط کرد. دیده‌ایم امام بارها آنجا که ضرورت دیده‌اند و اسلام و انقلاب ایجاب می‌کرده است، «علی وار» سکوت نموده‌اند و آنجا که وضع، حساس بوده است و دیده‌اند جای سکوت باقی نمانده و پای اصول در میان است، از هیچ کس و هیچ چیز واهمه نکرده‌اند.

آل احمد درباره نهضت ۱۵ خرداد می‌گوید: «از نظر طبقاتی این حرکت نوعی دفاع از بورژوازی ملی است که در مقابل انحصارهای بین‌المللی ایستاده است.» (۳۰) شاید اگر آن مرحوم امروز زنده بود، این گونه، حرکت امام را صرفاً توجیه طبقاتی نمی‌کرد. جای بحث در زیر بنا و روبنا و فرهنگ و اقتصاد و این حرفها نیست، اما بسیاری از پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان به راحتی در چهارچوب و قالب توجیهات طبقاتی جای داد و مارکسیسم نیز امروز این را به خوبی فهمیده است. نمی‌توان گفت که امام مدافع بورژوازی ملی بودند. امام تنها و فقط و فقط پاسدار ارزشهای اسلام بودند و در سایه آن برای استقلال مملکت کل می‌سوزاندند، همان گونه که پس از انقلاب هم دیدیم. تازه اگر اشتباه نکنم ما در حوالی سالهای ۴۲، در دورانی هستیم که ده سال هم از آغاز رسمی عصر انحصارات در جهان امپریالیستی گذشته است و انحصارات امپریالیستی رو به توسعه بودند و چیزی به نام «بورژوازی ملی» نه تنها در کشور ما رخ نشان نمی‌داد بلکه اگر هم می‌خواست به وجود بیاید به دلیل حاکمیت وابسته شاه و دوران «انحصارات جهانی» ناگزیر بود در رابطه با خارج مرزها جذب بازار تولید و توزیع جهانی شود و به صورت قمری برگرد کانون ثابت استکبار جهانی بچرخد.

علیرغم مسائلی که گذشت، آل احمد در جلویای روشنفکران - در رابطه با روحانیت -

سه راه می‌تهد و می‌گوید:

«روشنفکران باید با روحانیت از در مدارا درآیند و به اتفاق هم در مقابل حکومتها تن واحدی بشوند و یا باید هرچه زودتر جان‌نشین و ظایفی بشوند که روحانیت برعهده دارد، یا اگر به هیچ يك از این دو راه نرفتند ناچار به همین وضعی که دارند بسازند. یعنی عاملی دو جانبه باشند برای تضعیف خویش و روحانیت به نفع حکومتها» (۳۱)

در فصل ششم کتاب «... روشنفکران» آل احمد درباره ماهیت حزب توده سخن می‌گوید و از آنجا که خود چند سالی از اعضای این حزب بوده است به عنوان کسی که در کوران مسائلی حزبی قرار داشته و سپس پای خود را از آن بیرون کشیده است، شناختی که به دست می‌دهد، حتی امروز نیز قابل توجه است: از عملکرد هیات حاکم شوروی با دولت شاه و فروش اسلحه به آن و قراردادهای گاز و ذوب آهن و... نگهداشتن طلاهای ایران و... امثالهم که بگذریم، از نکات قابل توجه، اشاره‌های آل احمد به شایعه بردازی‌های حزب توده و اعلامیه دادن‌های توجیهی و تبلیغاتی او است. اعلامیه پشت اعلامیه و هر کدام برای توجیه اشتباه قبلی و برای توجیه اعلامیه قبلی... می‌بینیم دقیقاً همین شیوه را بعد از انقلاب هم تعقیب کردند تا... بالاخره خودشان به اعتراف نشستند. خلاصه‌ای از خاطرات سیاسی آل احمد در فصل ششم کتاب می‌توانست تجربه هشدار دهنده‌ای باشد برای آن دسته از جوانان و نوجوانان غالباً پرشور و صادق اما ناآگاه ما که از بعد از انقلاب از این حزب به آن گروه و از این دسته به آن دسته می‌پیوستند و آنچه در این میانه برای آنها فراموش می‌شد، تنها دو چیز بود: یکی مردم خویش و این که این مردم حقیقتاً چه می‌خواهند و چه می‌گویند و چه حساسیتهایی دارند و تنها با چه شرایطی آنها را به رسمیت خواهند شناخت، و دیگر امام این مردم و کارنامه زلال سراسر تقوی و مبارزه او... و تبلیغات چه می‌کند که آدمی گاهی اوقات «خورشید» را می‌تهد و به چراغ آفتاب می‌جوید! و چه می‌گویم چراغ که خوب است، به دنبال کرم شبتابی می‌دود تا نوری فرا راه خویش فراهم آورد. اشاره مرحوم آل احمد به «لزوم شناخت اوضاع فکری، اجتماعی، سیاسی جامعه» همان چیزی است که هیچکدام از گروه‌های سیاسی ما به آن اهمیتی ندادند و در يك کلام با مردمی که تازه «انقلاب» کرده بودند و خونها هدیه داده بودند و هزاران شهید و معلول روی

دست داشتند، آن طور رفتار می‌کردند که گویی متعلق به دنیای دیگری هستند.

شاید لحن و سبک نگارش نشریات گوناگونشان را به خاطر بیاورید که به هنگام خواندن يك سطر از نوشته آنها، با دهها لغت و واژه سیاسی، اقتصادی و مارکسیستی مواجه می‌شدید که در بسیاری از مواقع دانشجویان و استادان نیز برای فهم آن مطالب ناگزیر از رجوع به کتابهای مرجع بودند و تازه همین مطالب هم بلغور کردن ناقص و دست و پا شکسته نوشته‌های مارکس و انگلس و لنین و دیگرانی بود که در شرایط دیگری برای جامعه دیگری و در زمان دیگری نوشته شده و برای مردم دیگری مطرح شده بود، مردمی که نه مذهبشان مذهب مردم ما بود و نه فرهنگشان و نه حاکمان زمانه شان و نه روزگارشان روزگار این مردم و نه تاریخشان و... و نه هیچ چیز دیگرشان، حتی حزب توده که در صحنه سیاست و خیانت سابقه فراوان داشت و به علت شکستهای فراوان، تجربه‌های بی‌شمار اندوخته بود، با آن که در روزنامه «مردم» مطالبش را ساده‌تر می‌نوشت، از این قاعده مستثنی نبود.

پس همانطور که اشاره رفت، اولین بیماری روشنفکری روشنفکر ما این است که مردمش را و مولفه‌های وجودی ملت خودش را دقیقاً نمی‌شناخت و هنوز هم (بعضاً) نمی‌شناسد. نمی‌بیند که در دورترین دهات، مردم در شرایطی که هنوز آب آشامیدنی برای خوردن ندارند و برای سیر کردن خویش حتی نان خالی را به زحمت به دست می‌آورند، از اولین کارهایی که می‌کند خشت بنای حسینیه و مسجد را می‌گذارند و آن وقت روشنفکر مابه این مردم می‌خواست اصول دیالکتیک یاد بدهد و ماتریالیسم تاریخی بگوید و دیکتاتوری پرولتاریا و... چه و چه... و عجیب اینکه تجربه‌های ناکام پنجاه ساله برای روشنفکران معاصر ما کافی نبود. شما نگاه کنید به اولین تألیفات «دکتر تقی ارانی» و ببینید درباره چه مطالبی صحبت شده است: درباره پیکان‌نالی و دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی و... و ترویج بی‌خدائی و الحاد و این درك روشنفکر تحصیلکرده‌ی دکتر شده‌ی کمونیست ما بود از ذهنیت جامعه و نیازهای اساسی مردم ما در دوران دیکتاتوری خونخوار رضاخان. و اخلاف خلف نیز بر همان شیوه‌ی اسلاف خویش رفتند...

دومین درد روشنفکری این است که خود را کمتر به عنصر تعهد و مسئولیت پای بند کرده است، و اگر نه در مقابل خداوند، حتی برای مردم خویش، و ببینید با اینهمه نیازی که



جهادسازندگی و جهاد دانشگاهی و بخشهای فنی جبهه و... دیگر جاها به علم و تخصص و تکنیک و امثال آنها داشتند هنوز خیل عظیم و با لا اقل قابل توجهی از تحصیلکرده ها و تکنو کرات های کشورمان از کار کردن و حضور مؤثر، سرباز می زدند و فقط ناله می کردند و همین توجیه را داشتند که کار کردن من به ادامه سیستم ضد خلقی (۱) ارتجاع کمک می کند و پایان عمر تاریخی آن را به تعویق می اندازد. و ترجیح می دادند که شرکت خصوصی باز کنند و یا پیتزا فروشی راه بیندازند و یا در عین داشتن افکار سوسیالیستی، به بازار دلالی جذب شوند و به عنوان خوراک روشنفکری، پس مانده های شبانه رادیو لندن و اسرائیل و آمریکا را هر صبح و شام افاضه کنند و منتظر انقلاب بعدی (۱) باشند... خشت بر دریا مزن!

از مطالب دیگری که باید به آن اشاره شود این است که مرحوم آل احمد در کتاب خویش برای «روشنفکران» به نوعی رهبری معتقد است و آنان را از رهبران جامعه می داند. نظریه واقع بینانه تر را در این مورد مرحوم شریعتی دارد که می گوید: «وظیفه روشنفکران رهبری (سیاسی) جامعه نیست»، وظیفه روشنفکران آگاه کردن و جهت دادن به فرهنگ و آگاهیهای جامعه است. زمانی که توده های مردم آگاهیهای لازم را یافته اند، ایمان زلال فطری را نیز که غالباً دارند، خودشان رهبران واقعی خویش را خواهند یافت. تجربه انقلاب اسلامی در این مورد مثال قابل توجهی است.

علاوه بر مطالبی که از آنها صحبت شد، در کتاب روشنفکران به مسائل دیگری نیز اشاره رفته است که غالباً با ارزش و قابل توجه و تأمل است که از آن جمله اوضاع روشنفکران چین، فرانسه، آمریکا و شوروی و ذکر پاره ای از قام مربوط به آنها و یا روشنفکران ترکیه و افغانستان و پاکستان و تفرقه هایی که بین آنان و دیگر روشنفکران ایرانی و غرب توسط استعمار ایجاد شده است و تقسیم بندی مسائل روشنفکری در ایران و میحتی درباره نظامیان و...

نشر کتاب «... روشنفکران» با خصوصیات منحصر به فرد اثر آل احمد، بسیار روان، ساده و شیرین است. در عین حال که استحکام اثر یک ادیب بخته را دارد، مخاطب قراردادهای خواننده در طول کتاب، باعث می شود نوعی صمیمیت و پیوند عاطفی با نویسنده برقرار شود و از طرف دیگر، ستوالی بودن پاره ای از جملات، راه را برای تفکر، اندیشیدن و قضاوت خواننده باز

می گذارد و به او نوعی اختیار در پذیرش مطالب کتاب را می دهد و نیز با توجه به شرایط زمان نوشتن کتاب، ارزش اثر از نظر دامنه وسیع تحقیقات و آمار و مطالعات مربوط روشن می شود. با اندک توجهی به بازار کتاب و میزان ترجمه های آن زمان و نیز جو سانسور در دهه ۱۳۴۰، این همه مسائل گوناگون را مطرح کردن و نمونه آوردن و مستند کردن، در خور توجه و تحسین است، به خصوص وقتی که مشاهده می کنیم مرحوم آل احمد حتی نطق تاریخی امام را در چهارم آبان ۲۳ با آن مشکلات موجود، از نوار پیاده کرده و در کتاب خویش آورده است. ارزش این تحقیقات و تیزبینیها بیشتر آشکار می شود.

آل احمد در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» یک نویسنده آگاه ضد استبدادی و ضد استعماری بشردوست است که در قبال جامعه و فرهنگ و تاریخ خویش احساس مسئولیت می کند. از نظر او درباره روحانیت و مذهب، از شناخت و معرفت او به مسائل اصلی تاریخ و فرهنگ اجتماع خویش و از اظهار نظر او درباره سوسیالیسم و پاره ای از چهره های سیاسی وقت، از تصویری که از حزب توده به دست می دهد و با توجه به کتاب «غربزدگی» و سفرنامه حج او، شاید بتوان گفت که مرحوم آل احمد به اسلام به عنوان «یک مجموعه فرهنگی» نظر داشته است و نه به مثابه یک «ایدئولوژی الهی راهگشا». و به همین دلیل است که مرحوم آل احمد آنجا که می خواهد از گذشته روشنفکران ما طرحی به دست بدهد، تقریباً موفق است ولیکن زمانی که می خواهد مسیر اصلی سرنوشت آینده روشنفکری نو خط مشی آن را تعیین کند، به همان میزان ناموفق. چرا که چون با دست چینی از وطن دوستی و اومانیسیم و آگاهی و سوسیالیسم و اسلام نمی توان راه به جایی برد، هر چند که محاشقی پر شور باشیم و صادقانه دلسوز، و به آرمانهای زیبا و مقدسی هم متعهد باشیم و در قبال آنها احساس مسئولیت هم بکنیم، چرا که یک هدف مشخص، راه مشخص می خواهد.

به هر حال، با توجه به اوضاع خاص زمان و مکان، یعنی تاریخ و جغرافیائی که مرحوم آل احمد در آن زندگی می کرد، اندیشه و تفکر او بسیار بسیار احترام برانگیز و قابل تقدیر است.

پانوشتهای:  
 ۱- دکتر شفیعی کدکنی، در کوچه باغهای نیشابور، «پیغام»  
 ۲- محمد حجازی (مطبع الدوله)  
 ۳- دکتر مهدی حمیدی  
 ۴- آل احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، انتشارات رواق، ص ۱۵

- ۵- همان مأخذ صفحات ۱۶۷ و ۱۶۸
- ۶- همان مأخذ صفحه ۱۶۴
- ۷- سیاست نامه نظام الملک
- ۸- اگر قبول کنیم که خیام ریاضیدان و خیام رباعی سرا هر دو یک نفر بوده اند. (در این مورد نظریه استاد محمد تقی جعفری قابل توجه است).
- ۹- آل احمد، همان مأخذ، صفحه ۹۰
- ۱۰- همان مأخذ، صفحه ۲۷۱ خ
- ۱۱- همان مأخذ، صفحه ۲۵۶
- ۱۲- تعبیر از کار لایل است
- ۱۳- همان مأخذ صفحه ۲۳
- ۱۴- روشن است که منظور نخطه و با چشم پوشی از کار عظیم و ارزشمند مرحوم دهخدا نیست، بلکه هدف نشان دادن جهتها و حرکتها فکری - سیاسی روشنفکران ما در هفتاد سال اخیر است و گر نه مرحوم دهخدا جای شایسته و ارزنده خویش را در فرهنگ معاصر ما دارد و بی شک نسل معاصر مسلمان که به دلیل قرار داشتن در کوران جریانهای سیاسی و هوو جنجال دسته ها و گروههای مختلف و تشنجات مربوطه به انقلاب و جنگ، از اینگونه مسائل (که فراغت و آرامش بیشتری می خواهد) دور مانده است. اندک اندک در دوران سازندگی، سیاس و حقتناسی خود را نسبت به اینگونه آثار و افراد، بیشتر نشان خواهد داد. کسانی مانند مرحوم دهخدا که وقتی دیدند در اوضاع سیاسی روزگار تقریباً کاری از عهده شان خارج نیست، بیکار نشستند و بجای تق زندهای از سرگیری، دست به کار و خلق اثری مانند لغت نامه شدتند و «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق».
- ۱۵- آل احمد، همان مأخذ، صفحه ۲۵
- ۱۶- همان مأخذ، صفحه ۲۵
- ۱۷- در مورد فردوسی سوء تعبیر نشود که او خود شاعر شیمه رافضی دوستدار علی<sup>ع</sup> و فضیلتهای شیعی و اسلامی بود و «شاهنامه» خود ستایش کننده نیکبها و نکوهش کننده زشتیها و ناپاکبهاست و اگر آنهمه از طبعش کشته می گوید، شاید مانند شعریه بیشتر عکس العملی طبیعی بوده باشد. در مقابل خلفای ناصالح و غاصب وقت که بر ممبر پیامبر (ص) تکیه داده بودند و به نام اسلام، تبعیض نژادی و جاهلیت را ترویج می کردند. بحث درباره فردوسی علاوه بر آن که بضاعت می خواهد، محالی دیگر را می طلبد.
- ۱۸- آل احمد، همان مأخذ، صفحه ۳۲۸ و نیز به کتاب «کارنامه سه ساله» مراجعه شود.
- ۱۹- همان، صفحه ۳۲۲
- ۲۰- همان، صفحه ۵۳
- ۲۱- همان، صفحه ۲۷۱ ب
- ۲۲- همان، صفحه ۲۷۲ و ۲۷۳
- ۲۳- همان، صفحه ۱۵
- ۲۴- همان، صفحه ۲۳۵
- ۲۵- همان، صفحه ۲۲۸
- ۲۶- همان، صفحه ۲۵۲
- ۲۷- همان، صفحه ۲۵۵
- ۲۸- همان، صفحه ۲۵۵
- ۲۹- از خاطرات حجة الاسلام والمسلمین سید محمود دعائی: «سرگذشتهای ویژه از زندگی امام»، انتشارات پیام آزادی، جلد اول، صفحه ۸۱
- ۳۰- آل احمد، همان مأخذ، پاورقی صفحه ۲۷۱
- ۳۱- همان، صفحه ۲۷۱ ق (آخرین ضمایم).

